

بررسی و تبیین جریان های فکری - معرفتی مسلمانان در آسیای مرکزی

مرتضی اشرفی^۱

دکتر علوم سیاسی پژوهشگر همکار پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)، پژوهشگر
اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه اهل بیت (س)

عبدالحسین عموری

کارشناسی ارشد علوم سیاسی همکار پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)

مجتبی اشرفی

دکتر تاریخ ایران معاصر، پژوهشگر اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه اهل بیت (س)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۹ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

چکیده

در مقاله حاضر بررسی و تبیین جریان های فکری معرفتی مسلمانان در آسیای مرکزی می پردازیم؛ بعد از فروپاشی شوروی وضعیت زندگی مسلمانان در آسیای مرکزی بشدت دگرگون شد و ارتباط این منطقه با جهان اسلام توسعه یافت، ولی طبیعی بود آثار به جای مانده از دوران حاکمیت کمونیست ها در اندیشه، کردار و جریان های فکری مسلمانان این منطقه کاملاً مشهود باشد. امروزه قوانین اساسی همه کشور های آسیای مرکزی به اصل تفکیک دین از سیاست اشاره دارند. با این حال اسلام در سراسر منطقه تا حد یک ایدئولوژی

1. E-mail: mortezaashrafi110@gmail.com

دولتی صعود نموده است. اسلام مورد حمایت دولت های کنونی آسیای مرکزی، بر پایه اسلام اهل تسنن و حنفی است و اصولاً در مذهب حنفی همکاری با حاکمان تشویق شده است.

اکنون در همان حال که سرکوب گروه های سیاسی اسلامی و فرقه های گوناگون ادامه می یابد جامعه روز به روز اسلامی تر می شود و این امر حتی در مورد کشورهایمانند قزاقستان و قرقیزستان نیز صدق می کند: در اینجا اسلام سیاسی روز به روز افراطی تر می شود. بررسی های ما در این تحقیق نشان می دهد بیشتر جریان های اسلامی آسیای مرکزی فاقد هر گونه مرام نامه سیاسی و اقتصادی، طرح برای حاکمیت بهتر و ایجاد دولت اسلامی آینده شان هستند؛ با این حال همواره به دنبال هویت دینی و اجتماعی بر اساس قومیت های مختلف در میان کشورهای مختلف آسیای مرکزی هستند تا از این طریق بتوانند به نواقص هفتاد ساله ناشی از تسلط کمونیست ها بر این منطقه فائق آیند.

واژگان کلیدی

مسلمانان آسیای مرکزی، جریان شناسی، دین اسلام، جریان های مذهبی



در تعریف جریان، آنرا تشکل، جمعیت و گروه اجتماعی معینی نامیده‌اند که از علاوه بر مبانی فکری از نوعی رفتار ویژه اجتماعی نیز برخوردار است. بنا بر این تعریف، اندیشه نظام‌مند یک شخصیت علمی که به صورت تشکل اجتماعی ظاهر نشده، جریان نامیده نمی‌شود. نقطه ثقل تعریف حاضر، تمرکز بر نقش عمل‌گرایانه جریان است، به گونه‌ای که آنرا به حوزه تعریف حزب یا تشکیلات سیاسی بسیار نزدیک می‌کند و از این جهت می‌توان آنرا ناقص نامید. در تعریفی مشابه جریان فرهنگی به گروهی اطلاق شده که گرایش‌های فرهنگی هم‌گون یا یک‌سانی دارد و به سوی پدید آوردن یک خرده فرهنگ در حرکت است.

در چارچوب همین تعریف، جریان‌های اجتماعی به چهار دسته تفکیک شده‌اند که این چهار دسته عبارتند از فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی؛ که خود این تقسیم‌بندی نیز بسیار محل اشکال می‌تواند قرار گیرد. فکر و فرهنگ و سیاست و اقتصاد از یک جنس و سنخ نیستند و هر جریانی (ولو به اعتبار تقسیم‌بندی پارسونزی: اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ)، حتما دارای پیش‌زمینه‌های فکری و نظری نیز هست. این پیش‌زمینه‌ها معمولا روی کردی عقلی-منطقی دارد (و نه فلسفی، چرا که برخی جریانات خود را ضد فلسفه می‌دانند) و به این اعتبار همه جریانات را می‌توان فکری قلمداد کرد. در واقع بهتر می‌بود تا هم طراز فکری، مفاهیمی دیگر به کار گرفته می‌شود تا چنین شائبه‌ای ایجاد نگردد. (مهدی پور، ۱۳۹۳، ۷-۳۰) (خسروپناه، ۱۳۸۸، ۳۳)

جریان، به مجموعه‌ای از پدیده‌های همگن، همانند و هماهنگ گفته می‌شود که دارای باورها، اعتقادات، تصمیم‌ها و عملکردهای مشابه و مشترک هستند. برای نمونه، می‌بینیم که ممکن است مارکسیست‌ها در مناطق مختلف جهان با هم فرق داشته باشد، ولی بین آنها هماهنگی دیده می‌شود. لذا برای شناخت جریان‌ها، باید نسبت به هر یک از آنها، ورود و شناخت پیدا کنیم تا بتوانیم هماهنگی و همانندی را بیابیم. جریان‌هایی



که همگن و هماهنگ هستند، رفتار و اعمال شبیه به هم دارند. خروجی عملیاتی و سازمانی آنها نیز به یکدیگر شباهت بسیار معناداری دارند.

جریان‌شناسی فکری و معرفتی یکی از مباحث مهمی است که بخش معظمی از ساحت‌های معرفتی و حوزه‌های اجتماعی را شامل می‌شود. مقوله جریان‌شناسی، هم از جهت محتوا و هم از لحاظ قلمرو جغرافیایی، تنوع قومیتی، گونه‌گونی فرهنگی و ... دامنه گسترده‌ای را پوشش می‌دهد. از جمله اولویت‌ها در این مقوله، "بازشناسی جریان‌های فکری معاصر در جهان اسلام" است، مادامی که جریان‌های موثر و دخیل در عرصه فعالیت‌ها در سطح بین‌الملل را به خوبی شناسیم و ابعاد و زوایای فکری و شیوه عملیاتی آنها را به درستی تحلیل نکنیم، قادر نخواهیم بود تا در این رقابت موفق عمل کنیم. (بشارتی راد، ۱۳۹۴)

در همین راستا جریان‌شناسی نیز به فرآیند شناخت مولفه‌های اصلی هر جریان یا جریانات مورد نظر باز می‌گردد. این فرآیند شامل بررسی شکل‌گیری یک اندیشه و تفکر، بررسی مبانی فکری اعتقادی و دیدگاه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، دسته‌ای از احزاب و گروه‌ها و تبیین هم‌سویی در مواضع، رویکردها و گفتمان‌ها اشاره دارد که البته در همین جا نیز رویکرد سیاسی غلبه داشته و بخش سوم از منظری درون‌ساختاری مورد توجه قرار گرفته و به نظر می‌رسد این بحث که جریان‌شناسی به‌ویژه در حوزه‌های نظری نیازمند بررسی مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی است، نکته‌ای قابل توجه و تعمق است. (مهدی پور، ۱۳۹۳، ۷-۳۰)

شناخت دقیق جریان‌های فکری، معرفتی جهان اسلام از فرایضی است که متأسفانه همتی به انجام آن نداریم! طبیعی است که وقتی شناخت درست و دقیقی نباشد، مواجهه‌ها و سیاست‌گذاری‌ها هم مشحون از اشتباهات ریز و درشت خواهد شد، لذا جریان‌شناسی جریان‌های مختلف فکری و معرفتی حاضر در جهان اسلام بسیار مهم است.



جریان‌شناسی فکری، تصویری روشن از قلمروهای معرفتی موجود در جهان اسلام، ترسیم می‌نماید و زمینه را برای دست‌یابی به درکی ژرف‌تر از این قلمروها فراهم می‌کند و دستیابی به راه کارهای مناسب را در اختیار می‌گذارد. همچنین جریان‌شناسی فکری و معرفتی همه‌ساحت‌های معرفتی و نیز همه حوزه‌های اجتماعی را شامل می‌شود که بررسی و کالبدشکافی مجموعه‌های فکری و پدیده‌های سیاسی - اجتماعی را با هدف یافتن لایه‌های زیرین و بسترهای معرفتی آن انجام می‌دهد.

بنابراین می‌توان بیان داشت که مجموعه جریان‌ها و گرایش‌های فکری معاصر در جهان اسلام، در مواجهه با انحطاط درونی و در واکنش به غرب و مدرنیته شکل گرفته‌اند که بر برون‌رفت از بحران‌های جهان اسلام تأکید می‌کنند. رویکرد هر یک از جریان‌ها نسبت به مسائل بنیادین مانند: دولت‌سازی، تمدن‌گرایی، کثرت‌گرایی، حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی ... فاصله فکری آنها را از یکدیگر مشخص می‌کند. (بشارتی راد، ۱۳۹۴)

۲. دشواری مرزبندی در جریان‌های فکری و معرفتی

نظر به تداخل و به هم‌تنیدگی که در مجموعه اندیشه‌ها و منظومه‌های معرفت‌شناسانه وجود دارد، مرزبندی شفاف و خط‌کشی‌های دقیق میان این منظومه‌های فکری به طوری که امکان جداسازی جریانی از جریان دیگر وجود داشته باشد، در نگاه اول ناممکن می‌نماید، چرا که ایجاد مرزبندی‌های دقیق در خصوص مسائلی که جنبه معرفت‌شناسانه دارد، خیلی دشوار است.

این قاعده همه جریان‌های فکری در جهان از جمله جریان‌های فکری فعال در جهان اسلام را شامل می‌شود، با وجود این دشواری‌ها، می‌بایست برای بازشناسی جریان‌های فکری، گام در این مسیر دشوار نهاد تا تصویری روشن و بهتر از قلمروهای معرفتی موجود در جهان اسلام ارائه کرد و زمینه را برای دست‌یابی به درکی ژرف‌تر



از این قلمروها فراهم کرد تا راه کارهای موثرتر در برخورد با این جریان‌ها را در اختیار ما بگذارد.

۳. هویت و فرهنگ در آسیای مرکزی

در گذشته آسیای مرکزی منطقه‌ای به هم پیوسته بوده است، اما برخی متغیرهای جغرافیایی، نقش مهمی در تقسیم بندی کنونی منطقه ایفا کرده و به مبنایی برای دسته بندی های گوناگون تبدیل شده است؛ آب، سرزمین و کشاورزی سبب شد تا رقابت هایی در بخش های نیمه خشک منطقه ایجاد شود. خانات مرو، خیوه، سمرقند و بخارا، واحد های صاحب تمدن و هویت و فرهنگ عمده ای بودند که در طول جاده ابریشم، ظهور پیدا کردند و فرهنگ و تاریخ پرباری از خود به جای گذاشتند. آنها در حوزه مذهبی به شدت ساختاری اقتدارگرایانه داشته و دارای رویکردهایی محافظه کارانه بودند. در عوض مناطق و ایلات شمالی آسیای مرکزی، فرهنگ هایی تساهل گرایانه در امور دینی و مذهبی داشتند.

در واقع باید بیان داشت که منطقه کنونی آسیای مرکزی در ادوار گذشته میراث دار سه نوع مسابقه و رقابت بوده است، سامانیان، تیموریان و مغول‌ها و در دوران فعلی نیز اتحاد جماهیر شوروی را نیز تجربه کرده است. هر کدام از تقسیم بندی های ایلانی، پارسی و ترکی، ریشه بسیاری از رخدادها و اختلاف های کنونی مردمان و جغرافیای آسیای مرکزی را به خود اختصاص داده اند. این کشورها پس از استالین در زمان اتحاد جماهیر شوروی، بار دیگر ابداعات جدید را به چشم خود دیدند؛ استالین مرزهای مصنوعی سرزمین‌ها را ترسیم کرد و بعد از آن گروه های مختلف قومی را در مناطق گوناگون مسلط کرد. بسیاری از آنها با این که دارای تاریخی مشترک بودند، اما اختلافات مرزی و تعمیق منطقه گرایی بار دیگر رقابت های تاریخی را زنده کرد و به منبعی بالقوه برای تنش های آینده درآمد. (مانستر و باسچ، ۱۳۹۴. ۲۰۴ - ۲۰۵)



بعد از فروپاشی شوروی، کشورهای تازه استقلال یافته با دشواری‌های زیاد و بی‌سابقه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی رو به رو بودند؛ مشکلاتی مانند یافتن منابع جدید درآمد برای دولت‌ها که از یارانه‌های مسکو محروم شده بودند، مبارزه با فقر گسترده، تلاش برای کنترل موثر بر قلمروی کشور و در بعضی موارد تجربه جنگ داخلی یا جنگ با کشور همسایه و تهدیدهای امنیتی دیگر که احتمال سرریز شدن آن‌ها به کشورهای دیگر وجود داشت. هم‌چنین مسایل هویتی، به ویژه هویت ملی، مهم‌ترین پرسش بود که پیش روی دولت‌های آسیای مرکزی قرار داشته و دارد، به طور کلی که در بیش‌تر نقاط آسیای مرکزی هنوز هم آن‌ها را به چالش می‌کشد.

جمهوری‌های آسیای مرکزی ناچار به خلق روایت‌های ملی برای تحکیم استقلال و حاکمیت ملی بودند. تاریخ‌نگاران و قوم‌نگاران شوروی مواد لازم برای این مهم را تا اندازه زیادی فراهم کرده بود. با این حال، میان کشورهای تازه استقلال یافته، تفاوت‌های زیادی وجود داشت؛ برخی از این ملت‌ها مانند گرجی‌ها مدت‌ها قبل از قرار گرفتن تحت سیطره روس‌ها، سابقه استقلال و حاکمیت داشته و در دوران شوروی نیز جنبش استقلال طلب در آن‌ها حضور داشت.

در نتیجه این تفاوت‌ها، کشورهای آسیای مرکزی با درجات متفاوتی از سردرگمی در قبال هویت ملی مواجه بودند. البته این کشورها به کمک مالی، نظامی و اقتصادی کشور دیگر نیاز داشته، اما باید گفت که آسیای مرکزی چیزهای نیز برای ارائه به کشورهای دیگر داشت، مانند منابع طبیعی، بازارهای بکر و هم‌چنین موقعیت ژئوپلیتیک. (حق پناه، شیرازی و علیزاده، ۱۳۹۳، ۱۳ - ۱۵)

لذا قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، به سرعت برنامه‌ریزی و تعیین دستور کار را برای تنظیم روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی را آغاز کردند؛ این امر همراه با نفوذ فرهنگی بود که قدرت نرم و نفوذ فرهنگی در این منطقه همراه با کمک‌های مالی، نظامی و اقتصادی به این کشورها توسط قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای باعث



گردید، هویت نوپا و در حال شکل‌گیری کشورهای آسیای مرکزی را نشانه گرفته و همراه با موارد فوق، صدور فرهنگ خود به کشورهای آسیای مرکزی را نیز در پی داشته باشد.

مردم آسیای مرکزی در جریان زندگی روزمره دوست دارند هویت خود را با نهادها و مکان‌های کوچک‌تر و محدودتر شناسایی کنند، به این شرایط در زمان شوروی سابق، مسئولین اتحاد جماهیر شوروی را دچار سردرگمی کرد چنان که بیان می‌دارند، مردم آسیای مرکزی در درجه اول خود را مسلمان می‌دانند و در درجه بعد منطقه یا شهر زندگی برای آن‌ها مهم است. ایده تعلق داشتن به یک ملت خاص برای آنان اهمیتی ندارد؛ به عبارت دیگر عناوینی مانند ازبک، تاجیک و آذری که در ترمینولوژی محققان روس به چشم می‌خورد، برای آنان اهمیتی نداشته است. این جوامع شهری، روستایی و بادیه‌نشین آسیای مرکزی، چند قومی بوده‌اند و در خارج از مرزهای زبان فارسی و ترکی قرار می‌گرفته‌اند. علاوه بر این اجداد ترک یا ایرانی نقشی در تصور این جوامع محلی از خود نداشته‌اند. بنابراین، مفاهیم ازبک و تاجیک و قرقیز و در دوره تزاری و کمونیستی اهمیت چندانی نداشت، هم‌چنین علاوه بر هویت سکولار برگرفته از محل زندگی، اسلام منشاء اصلی هویت آسیای مرکزی در قرن نوزدهم به شمار می‌رفت؛

مفهوم گروه قومی بیش از آن که واقعیتهای قابل مشاهده باشد. بر ساخته‌ای سیاسی و اختراع نظریه پردازان شوروی بود تا مرزبندی‌های جدید را که ماهیت مصنوعی، دستکاری شده و استراتژیک داشت، توجیه کنند؛ لذا معمولاً استدلال می‌شود که ناسیونالیسم در دوران بعد از شوروی، محصول سیاست‌های مربوط، ملیت‌ها در دوران کمونیسم است که قومیت، ملیت و ملت بودن را نهادینه کرد و به ناسیونالیزه شدن فضای سیاسی انجامید. اما بولشویک‌ها در واقع احساس به ایده ملت و جامعه ملی نداشتند، آنان جامعه ملی را سازه‌ای بورژوازی تلقی می‌کردند که توجه پرولتاریا را از



منابع واقعی و عین این طبقه منحرف می‌کند، با این حال بلشویک‌ها بودند که واحدهای سیاسی را برپایی قومیت بنا کردند.

در اتحاد شوروی، هویت ملی، اصلی اساسی برای سازماندهی سیاسی و سرزمین بود، اما مفهوم ملیت و هویت ملی در آسیای مرکزی، به بخشی از یک راه حل برای فائق آمدن بر موانع مدرنیزاسیون سیاسی و اقتصادی تبدیل شد. سیاست مداران شوروی از ترس پیدایش چالش‌های سیاسی اسلام‌گرایانه، در صدد برآمدند هویت جدیدی را جانشین هویت مسلمانی کنند؛ این هویت جدید، هویت جمعی اولیه اکثر بومیان آسیای مرکزی بود؛ به عبارت دیگر، جمهوری‌های مختلف بر پایه زبان یا لهجه، هویت غیر مذهبی جدیدی می‌یافتند؛ مسکو این واقعیت را نادیده گرفت که آسیای مرکزی منطقه‌ای چند قومیتی است و بیش تر مردم آن، فرهنگی مشترک دارند و دارای عناصر ترکی و فارسی هستند؛ در واقع مردم آسیای مرکزی هویتی قومی مبتنی بر اقلیم و سرزمین نداشتند.

پس از تغییرات مکرر مرزها، پنج جمهوری جدید در آسیای مرکزی شکل گرفت که عبارت بود از:

جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شوروی، جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان شوروی، جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان شوروی و جمهوری‌های سوسیالیستی قرقیزستان و قزاقستان شوروی؛

مسکو مرزهای این موجودیت‌های جدید سیاسی را بر پایه زبان گفتاری محلی ترسیم کرد و بنابراین، زبان شناسان برای این زبان‌های گفتاری، شکل نوشتاری و ادبی را ابداع کردند. استثناها عبارت بودند از: تاجیک‌ها که زبان ادبی‌شان مشابه ایرانی‌ها و افغانی‌ها بود و قزاق‌ها که زبان‌شان در اواخر قرن نوزدهم شکل ادبی به خود گرفت.

اتحاد جماهیر شوروی نیز در همین راستا، در صدد برآمد موقوفات آسیای مرکزی را نیز ملی اعلام نموده و اموال و املاک وقفی را که جایگاه مهمی در اسلام داشته را



میان دهقانان و کشاورزان توزیع نماید و بدین طریق بود که مسکو، یکی از قدیم‌ترین نهادهای حقوقی و اجتماعی در اسلام را از میان برداشت.

در ادامه سیاست‌های اسلام ستیزی در اتحاد جماهیر شوروی، روش‌های مختلف با فراز و فرودهایی که در طی سالیان متمادی داشت تا سال‌های پایان عمر شوروی ادامه یافت، در این دهه‌ها، فعالیت‌ها و برنامه‌های ضد اسلامی مانند تعطیل کردن مساجد، تشویق به الحاد، تبلیغات ضد اسلامی و ارتجاعی اعلام کردن اسلام و ... همواره مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است. (کار اجینس، ۱۳۹۱، ۲۸ - ۳۸)

در دسامبر ۱۹۸۶ میلادی پایتخت قزاقستان شاهد تظاهرات گسترده قزاق‌ها بود، بیش از ۳۰ هزار نفر که اساساً جوانان قزاق بودند، از تعیین گنادی کولین (نه قزاق بود و نه متولد قزاقستان) به مقام دبیر اولی حزب کمونیست قزاقستان بر آشفته بودند. این تظاهرات، آن گونه که مقامات حکومت رسمی می‌خواستند وانمود کنند، اساساً ضد روسی نبود، بلکه اعتراض مردم علیه حکمفرمایی مرکز بود که سرنوشت مردم را از روی خواست خود اداره می‌کرد؛ حکومت کمونیستی قزاقستان نمی‌توانست حتی به مذاکره سازنده با تظاهر کنندگان فکر کند؛ در این ناآرامی‌ها دست کم ده‌ها تظاهر کننده کشته شدند، صدها نفر زخمی و در بیمارستان‌ها بستری گشتند و بیش از دو هزار نفر بازداشت شدند و محاکمه گردیدند؛ فاجعه آلماتی که تمام اتحاد جماهیر شوروی را به جنبش درآورد، نخستین نشانه سیاست زدگی نهان مردم امپراتوری کمونیستی بود که هنوز کوشش برای تغییرات را درک نکرده بودند.

بعد از حادثه آلماتی قزاقستان روشن شد که مردم دیگر از ماشین فشار شوروی نمی‌ترسند. لذا ماه دسامبر ۱۹۸۶ میلادی سرآغاز شکل‌گیری حرکات احیای ملی، ضد کمونیستی و ضد استعماری عامه مردم در آسیای مرکزی و قفقاز و سایر سرزمین‌های زیر سلطه اتحاد جماهیر شوروی بود که به سوی فروپاشی شوروی و استقلال



سرزمین های تحت سلطه کمونیست ها گام بر می داشتند. (شکوری شریف و رستم شکوری، ۱۳۸۸، ۱۱۹-۱۲۰)

در پایان سال ۱۹۹۱ میلادی، اتحاد شوروی به عنوان یک موجودیت سرزمین ناپدید شد و به دنبال این رویداد بسیاری از اقمار شوروی منتقل شدند. در واقع کمونیسم نتوانسته بود تمایز های ملی را در اتحاد شوروی از بین ببرد، تنوع قومی در شوروی باقی ماند و توسعه نابرابر و سطوح مختلف آگاهی ملی به آن دامن زد. بنابراین بیرون آمدن کشورهای مستقل از دل یک دولت چند ملیتی، شرایط خاصی را پدید آورد که رویکرد قومی به ملت، ویژگی بارز آن بود با فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، ناسیونالیسم در منطقه رونق گرفت و به یکی از نیروهای سیاسی عمده تبدیل شد.

در همین راستا تمام رهبران جمهوری های آسیای مرکزی ملت را عالی ترین شکل وحدت اجتماعی و عامل کلیدی شکل گیری دولت می دانند. لذا بر ناسیونالیسم تکیه می کند و در این کشورها ناسیونالیسم بر جهان وطنی ارجح است. (حق پناه، شیرازی و عزیزاده، ۱۳۹۳، ۱۸۴ - ۲۱۲) (هانتر، ۱۱ فروردین ۸۷)

بعد از فروپاشی شوروی روحانیون مسلمان از کشورهای دیگر به این منطقه آمدند تا هر یک قرائت خود را از اسلام تبلیغ کنند و ادبیات اسلامی رادیکال به مساجد، کتابخانه ها، دانشگاه ها و مراکز فرهنگی راه یافت. به علاوه کشورهای مسلمان مانند عربستان، ترکیه و پاکستان هزینه مالی احداث مساجد و مدارس مذهبی جدید را تامین کردند و به طلاب دینی، بورس تحصیلی در مراکز علمیه خود را پیشنهاد دادند؛ رهبران آسیای مرکزی در ابتدا از تجدید حیات اسلام استقبال کردند، زیرا اسلام را بخشی جدا نشدنی از فرهنگ ملی و مایه تقویت میهن پرستی می دانستند.

با وجود این، خیلی زود مشخص شد که کمک های فراهم آمده از سوی کشورهای مسلمان (خصوصاً عربستان)، آثار جانبی ناخواسته ای دارد که به طور بالقوه می تواند به تضعیف ثبات دین آنها بیانجامد. اسلام گرایان در این کشورها به مقابله



با دولت روی آوردند و خواستار اجرای قوانین شرعی در جامعه شدند. لذا از ابتدای دهه ۹۰ میلادی تا کنون، بارها واژه وهابیت از زبان مقامات دولتی آسیای مرکزی و هم چنین رهبران دینی و اندیشمندان در این منطقه شنیده شده؛ زمانی که ایشان به توصیف [و انتقاد] از اسلام رادیکال می پرداختند. (کار اجیانس، ۱۳۹۱، ۳۸ - ۳۹)

۱-۳- چالش‌های هویتی - فرهنگی جوامع آسیای مرکزی در بعد از فروپاشی شوروی:

در کشورهای آسیای مرکزی بحران هویتی - فرهنگی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، سیاست حکومت شوروی سابق ایجاد یک هویت واحد و انسان سوسیالیستی بود که تمام اقوام امپراتوری را در بر بگیرد که در واقع یک هویت سیاسی - فرهنگی بود و منجر به شکست شد. امروزه در این جمهوری‌ها سعی در بازگشت به هویت ملی وجود دارد، اما این احساس با وابستگی افراد به مجموعه‌های کوچکتر مانند گروه‌های قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای در تضاد است که تبلور آن را در جنگ‌های داخلی جمهوری تاجیکستان که در آنها منطقه‌گرایی و محله‌گرایی از نفوذ زیادی برخوردار بود، می‌دیدیم. همین‌طور حکومت شوروی با تقسیم‌بندی جهت‌دار در بدو تاسیس این جمهوری‌ها، یکپارچگی هویت منطقه را از میان برد و امروزه وجود اقلیت‌های قومی از هر جمهوری در جمهوری‌های دیگر نقطه بروز ناآرامی در این کشورهاست که تنها با تغییر ساختارهای اجتماعی می‌توان آن را مهار کرد. (منتظمی، ۱۳۷۶، ۱۰۷ - ۱۱۱)

بعد از فروپاشی شوروی بود که استقلال به گونه‌ای ناگهانی در دستان رهبران آسیای مرکزی قرار گرفت، بیشتر آنها محافظه‌کار بودند و از کودتای کمیته دولتی وضعیت اضطراری پشتیبانی کردند. آنها مانند بیشتر جمعیت جمهوری‌های آسیایی برای استقلال واقعی انگیزه‌ای نداشتند، اندیشه استقلال فقط در دایره محدود ملی

گرایان سیاسی زده و ضد کمونیست ها شناخته شده بود. جمهوری های آسیای مرکزی که تنها منبع مواد خام و از نظر اقتصادی جزء ناقص و وابسته امپراتوری روسیه کمونیستی بودند و تحت فشار ذهنی و فرهنگی برادر بزرگ قرار داشتند، با ترس و هراس به آینده خود می نگریستند.

عدم اطمینان و آشفتگی در آسیای مرکزی در ماه های اول بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بیشتر می شد، زیرا روسیه طبق مصلحت نویسنده پیشگوی خود، "سولژنیتسین" از آسیای مرکزی مفت خور به سرعت فاصله گرفت. بعد از آغاز اصلاحات اقتصادی روسیه در ژانویه ۱۹۹۲ میلادی، آسیای مرکزی به کلی درک نمود که از این پس باید تنها روی پای خودش بایستند. (شکوری شریف و رستم شکوری، ۱۳۸۸، ۱۲۲-۱۲۱)

با این همه رهبران آسیای مرکزی می دانستند که دین اسلام با مناسک و آیین های خود میان مردم بومی آسیای مرکزی و ساکنان اسلاوتبار آن تمایز ایجاد می کند، بنابراین چندان جای تعجب نیست که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، تمام دولت های منطقه، به درجات گوناگون، از نمادهای اسلام برای پررنگ کردن هویت های ملی و تقویت حکومت خود بهره بردند؛ ازبکستان پرچمی را برای خود انتخاب کرد که بر روی آن نشان ماه و ستاره وجود داشت که سمبل اسلام بود؛ تمام کشورهای آسیای مرکزی اسکناس هایی را با تصاویر مرتبط با اسلام منتشر می کنند، برای مثال، تقریباً تمام اسکناس های قزاقستان منقوش به تصویر «فارابی»، فیلسوف و دانشمند اسلامی هستند. (کار اجینس، ۱۳۹۱، ۳۹ الی ۴۱)

در مجموع در باره ساکنان آسیای مرکزی می توان گفت که اکثریت آنها به جز تاجیک ها متعلق به قوم ترک هستند و زبان آنها شاخه هایی از زبان های ترک می باشد. وابستگی قبیله ای در نزد آنها به خصوص در نزد ترکمن ها و قرقیزها بسیار قوی است، در عین حال فرهنگشان نشات گرفته از فرهنگ ایرانی است و از لحاظ مذهبی



نیز مربوط به امت اسلامی می شوند. تنها آینده می تواند نشان دهد که از مذهب، فرهنگ و یا زبان، کدام یک نقش مهمتری در تحکیم هویت کشور های منطقه بازی خواهد کرد. در عین حال وجود میلیون ها اسلاو را در منطقه نباید از نظر دور داشت. در خصوص سایر مشکلات و مسایل هویتی - دینی مطرح شده در آسیای مرکزی باید بیان داشت که تمام تحولات در رژیم شوروی، انقلاب از صدر بوده و امروزه اینکه چگونه ساختار های نوین سیاسی - هویتی و فرهنگی جایگزین ساختار های گذشته گردند، امری مهم در حیات سیاسی - اجتماعی این کشور ها محسوب می گردد؛ از طرف دیگر با توجه به این که تمام رهبران جمهوری های آسیای مرکزی به جز تاجیکستان قبل از استقلال در زمان حکومت شوروی نیز در راس امور جمهوری ها بوده اند تنها آینده می تواند نشان دهد تا چه زمانی می توانند از مشروعیت و حمایت مردمی برخوردار باشند. (Сс 81 – 93 Гаврилов Ю.А., , 2010.)

همچنین با توجه به اینکه کشور های آسیای مرکزی هیچ گاه از فرهنگ سیاسی دموکراسی بهره مند نبوده اند، نیازمند زمان زیادی هستند تا احزاب سیاسی و گروه های نفوذ به معنای واقعی شکل بگیرند و انتخابات واقعی که نشان دهنده بلوغ سیستم سیاسی است برگزار شوند. در همین راستا باید ادامه داد که امروزه در بیشتر کشور های آسیای مرکزی حزب حاکم همان حزب کمونیست است که تغییر نام داده است، به جز البته حزب کمونیست تاجیکستان؛ در زمان حکومت شوروی نخبگان و جریان های فکری و سیاسی جامعه همگی عضو حزب کمونیست بودند زیرا تنها راه پیشرفت از این مسیر بود. امروزه نیز دولت و حزب حاکم تمامی ابزار قدرت که تا دیروز در اختیار حزب کمونیست بود مانند زیربنای عملیاتی، بودجه و... را در اختیار دارند و احزاب و گروه های مخالف از ابزار سیاسی قدرت محروم می باشند و تنها از پشتیبانی اقشاری از مردم برخوردار هستند. (منتظمی رویا، ۱۳۷۶، ۱۰۷ - ۱۱۱)



۴. ملاک و معیار تقسیم‌بندی جریان‌های فکری آسیای مرکزی

هر گونه تقسیم‌بندی جریان‌های فکری، ارتباط نزدیکی با نوع هدف پژوهش‌گر از تقسیم‌بندی دارد، اینکه محقق به چه منظوری و با چه هدفی به طبقه‌بندی روی می‌آورد، می‌تواند گونه‌شناسی‌های مختلفی را موجب شود. برای مثال، دغدغه‌ی برخی محققان غربی، درک شناخت از نوع مواجهه‌ی این جنبش‌ها با غرب و نوع برخورد آن‌ها با تجدد و مدرنیته می‌باشد که در نتیجه آن‌ها را به نوگرا و بنیادگرا یا غرب‌ستیز و غرب‌گرا طبقه‌بندی می‌کنند. برخی دیگر به رویکرد و مشی مبارزاتی آن‌ها تمرکز می‌کنند و آن‌ها را تحت عنوان رادیکال، میانه‌رو یا محافظه‌کار طبقه‌بندی می‌کنند.

هم‌چنین، در قالب تقسیم‌بندی جغرافیایی، می‌توان آن‌ها را بر اساس قاره و منطقه جغرافیایی (شمال آفریقا، آسیای جنوب شرقی، آسیای میانه و شبه قاره هند و خاورمیانه) و یا نوع فعالیت (فرهنگی، نظامی و سیاسی) و یا تلفیقی از آنها تقسیم‌بندی کرد. بنابراین، قبل از هر گونه طبقه‌بندی، باید هدف از طبقه‌بندی را معین کرد تا بر اساس آن، به گونه‌شناسی مناسبی دست یافت. (موثقی، ۱۳۹۰، ۴۴)

۵. بستر و خاستگاه شکل‌گیری جریان‌های فکری معاصر در جهان اسلام و آسیای مرکزی

جریان‌های فکری و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی مختلف از همان قرون اولیه‌ی ظهور اسلام، شکل گرفته است؛ برخی از این جریان‌ها در فراز و نشیب‌ها تثبیت شده و گسترش یافته و در بازه زمانی طولانی مدتی به حیات خود ادامه داده و برخی دیگر در برابر تلاقی با دیگر جریان‌های فکری به افول گرائیده‌اند. تمدن اسلامی از قرن دوم تا قرن هفتم هجری عصر شکوفایی و طلایی خود را گذراند که تولید علم و جریان آزاد مبادلات فکری، تولید و صدور دانش از بستر جامعه اسلامی به سایر سرزمین‌ها،



از ویژگی‌های مهم این دوره تلقی می‌شود. این تمدن بزرگ از قرن نهم و دهم رو به افول نهاد. (Жадијева А. М. 2008, 22 с)

حمله ناپلئون به مصر و سقوط امپراتوری عثمانی، اندیشمندان جهان اسلام را از ضعف خود آگاه کرد. از این زمان سوالی در میان متفکران سرزمین اسلامی مطرح شد که چرا تمدن اسلامی با آن دوره طلایی به افول رسید و تمدن غربی با دوران قرون وسطایی به برسازی تمدنی نوین مبادرت ورزید؟ در نهایت این سوال ذهنیت اندیشمندان اسلامی را به خود مشغول کرد که پس از خودآگاهی از این افول تمدنی چه باید کرد تا دوباره مسیر احیای تمدن اسلامی را در پیش گرفت؟ این پرسش‌ها متفکران اسلامی را از پی پاسخ مناسب، روانه جست و جوی عالمانه کرد.

در پاسخ به این سوال‌ها جریان‌های فکری متنوعی به وجود آمدند، که مجموعه این جریان‌های فکری، دو ویژگی مهم داشتند؛ آنان در واکنش به غرب و مدرنیت شکل یافته بودند، همه این جریان‌ها فرهنگ و تمدن اسلامی را به عنوان بستر تحول و حرکت در نظر داشتند. بنابراین می‌توان چنین گفت که احیای هویت اسلامی، به عنوان مهم‌ترین دغدغه جریان‌ها و جنبش‌های اسلامی معاصر می‌باشد.

گرایش‌های فکری معاصر و جنبش‌های اسلام‌گرا در کشورهای اسلامی در اصل در برخورد با دو مسئله‌ی محوری «انحطاط و عقب ماندگی داخلی» و «غرب و هجوم و سلطه خارجی» که هر دو ابعاد فکری- فرهنگی، اقتصادی- اجتماعی، و سیاسی- امنیتی دارند، شکل گرفته‌اند. انحطاط و عقب ماندگی داخلی ریشه در سنت‌ها، نظام‌ها، ساختارها و نیروهای اجتماعی داخلی دارد، که در عین حال در قرون اخیر از عوامل بیرونی بر خاسته از غرب و دنیای سرمایه‌داری هم به نحوی تخریبی متاثر شده است.

بنابراین، شکل‌گیری جریان‌های فکری، از یک سو متأثر از عوامل عینی مانند استعمار غرب، انحطاط فکری و استبداد داخلی، سکولارسازی شتاب‌زده جوامع



اسلامی، شکست های نظامی مسلمانان از بیگانگان و انحطاط درونی بوده و از سوی دیگر، از عوامل فکری و اندیشه‌ای مانند آموزه‌های اصلاح طلبانه اسلامی و دستورات دینی مبنی بر مبارزه با ظلم، کفر و طاغوت و تلاش برای ایجاد جامعه‌ای با ارزش های دینی می‌باشد. بنابراین، همه این جنبش‌ها بر بازگشت به ارزش‌های اسلامی و احیای اسلام اصیل، به عنوان تنها راه برون رفت از بحران‌های جهان اسلام تأکید می‌کنند. (دکمجیان، ۱۳۸۳، ۵۱) (عنایت، ۱۳۷۲، ۸۰)

۶. گونه شناسی جریان های اسلامی معاصر در آسیای مرکزی

برای بررسی جریان های اسلامی موجود در آسیای مرکزی بایستی تمامی گروه ها، فرقه ها و گرایش های دینی را برای کشور های مورد هدف بررسی نمائیم؛ حضور اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز به قرن های اولیه هجری برمی گردد. قبل از اسلام نیز مذاهب توحیدی در این منطقه ریشه دوانده بودند. ادیان بودایی، زرتشتی، مانوی، مزدکی، یهودی، مسیحی و... در طول تاریخ، مذهب مردم این منطقه را تشکیل داده اند. یهودیت، کهن ترین مذهب اعتقادی توحیدی در این منطقه است. یهودیان روابط تجاری و بازرگانی وسیعی با همسایگان منطقه ای ایجاد کرده بودند. آسیای مرکزی محل تماس های بشری و روابط متقابل فرهنگی و تبادل افکار بوده، کیش های متعددی در آن تبلیغ شده و در طول دوره هایی نیز گسترش یافته اند.

با این حال، پس از ظهور اسلام این مکتب توحیدی به صورت اعتقاد غالب در منطقه درآمد. لذا ظهور دین مبین اسلام در قرن هفتم میلادی، چهره مذهبی آسیای مرکزی را تغییر داد و از آن پس به مذهب اصلی این منطقه تبدیل شد. دین مبین اسلام در تاریخ تمدن آسیای مرکزی و ایجاد جریان های مختلف فکری- معرفتی این منطقه نقشی مهم داشته و از عناصر هویت ساز آن محسوب می شود. هر چند در سده های اخیر، تحولات سیاسی-اجتماعی منطقه منجر به ظهور شکل های متنوعی از هویت و هویت طلبی اسلامی شده، ولی خللی جدی بر ماهیت نظام اعتقادی و همچنین بر



شکل‌گیری جریان‌های فکری و معرفتی در منطقه وارد نشده است. سالیان متمادی سیطره شوروی بر کشورهای این منطقه باعث شده تا جریان‌های فکری - معرفتی در آسیای مرکزی نسبت به بروز هویت خود و نیز کسب جایگاه شایسته خویش ناکام بمانند، اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، حرکت‌های جدی و مناسبی برای پالایش هویتی، تمدنی و اعتقادی در منطقه مذکور انجام گردیده. لذا میتوان بیان داشت مطالعات قبل و بعد از فروپاشی شوروی نشان می‌دهد بلشویک‌ها نتوانسته‌اند رشد و سیر تکاملی جریان‌های اسلامی را از آسیای مرکزی حذف نمایند. در این بین جریانهای مختلف ظهور کرده و کارکرد‌های مختلفی برای تقویت بنیه‌های هویتی، فکری و اعتقادی و ملی در منطقه به نمایش گذاشتند. همچنین در همین راستا، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در عرصه آسیای مرکزی برای مدیریت فضای هویت‌طلبی و ملیت‌خواهی و توسعه برخی جریان‌های اسلامی در منطقه، به تقویت و یا تضعیف برخی جریان‌های اسلامی در آسیای مرکزی پرداختند. با توضیحات فوق میتوان گفت دین اسلام نه تنها بخشی از فرهنگ مردم آسیای مرکزی محسوب می‌شود، که عملکرد موثری در شکل‌گیری بسیاری از جریانهای اسلامی این منطقه داشته، بلکه قسمتی از هویت مردمان آسیای مرکزی نیز به شمار می‌آید که قبل و بعد از استقلال این جمهوری‌ها، نقش موثری را در توسعه جریان‌های اسلامی در منطقه ایفا نموده است. (منتظمی، ۱۳۷۶، ۱۰۷ - ۱۱۱)

۷. جریان‌های اسلامی مردم آسیای مرکزی

با توسعه اسلام در ایران از اوایل دهه دوم هجری قمری، اسلام نیز به آسیای مرکزی راه یافت؛ حضور گسترده مسلمانان در این منطقه آغاز گردید و به تدریج اسلام در سراسر این نواحی گسترش یافت. شهرهای سمرقند، بخارا و مرو به مراکز شکوفایی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی تبدیل شدند. در این دوران سلسله‌های ایرانی -

اسلامی، سیطره سیاسی خود را در این سرزمین‌ها برقرار کردند. در قرن چهاردهم میلادی نیز رشد فرهنگ ایرانی اسلامی در آسیای مرکزی ادامه یافت و لی دو پدیده سبب جدایی روز افزون مسلمانان آسیای مرکزی از دیگر نقاط جهان اسلام شد، نخستین پدیده توسعه خطوط و شبکه‌های دریایی در پی پیشرفت تکنولوژی و اکتشافات دریایی بود که از قرن شانزدهم به بعد موجب توسعه روز افزون اقتصاد اروپا گردید.

دومین پدیده ظهور دولت شیعی صفوی در ایران بود که سبب جدایی مسلمانان سنی مذهب در آسیای مرکزی از دیگر مسلمانان در نواحی بین النحرین و حجاز و اساساً بخش‌های عربی سرزمین‌های اسلامی گردید، در این زمان توسعه زبان و فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی تا پایان قرن نوزدهم ادامه یافت، هر چند زبان ترکی نیز در کنار آن گسترش یافت. در ادامه طی قرون متمادی مسلمانان آسیای مرکزی همچون مسلمانان قفقاز و ولگا با دیگر مسلمانان در نقاط گوناگون جهان اسلام ارتباطی مستمر داشتند و از زمینه‌های تاریخی - فرهنگی نزدیکی برخوردار بودند. حتی حضور گسترده روس‌ها که از قرن شانزدهم به بعد در این منطقه گسترش یافت، نتوانست این ارتباط را قطع نماید. (کولایی، ۱۳۸۴، ۱۶۲ - ۱۶۳)

جمهوری‌های آسیای مرکزی در حال حاضر بخشی از جهان اسلام به شمار می‌روند، با پذیرفتن این امر می‌توان تحولات منطقه و جریان‌های دینی موجود در آسیای مرکزی را با دید وسیع‌تری بررسی و تحلیل نمود، جایگاه این کشورها را بر همین اساس در میان کشورهای اسلامی از دو دیدگاه می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد:

اول اینکه: این جمهوری‌ها با دیگر کشورهای اسلامی در جهان اسلام وارد مبادلات گسترده‌ای شده و از این طریق به روابط فیما بین استحکام بخشیده‌اند.

دوم اینکه: این کشورها دارای سوابق و مشترکات زیادی با جهان اسلام هستند؛ هر چند



که تفاوت های قابل ملاحظه ای نیز در میان مجموعه کشورهای که جهان اسلام را ایجاد کرده اند وجود دارد، البته در میان این کشور ها به دلیل عدم ارتباط با کشور های اسلامی برای چندین دهه تفاوت های جدی در اعتقادات اسلامی مردم نسبت به سایر کشور های اسلامی به چشم می خورد، ولی در اصول دین وحدت وجود دارد. (کولایی، ۱۳۷۶، ۱۲۷)

در خصوص تفاوت تجارب مسلمانان آسیای مرکزی با سایر مناطق مسلمان نشین در جهان اسلام می بایست بیان داشت که مثلا تجربه نفوذ و سلطه خارجی که در آسیای مرکزی از سوی روسیه اعمال می شد، در دیگر نقاط جهان اسلام با اقدامات فرانسه و انگلستان ظهور پیدا کرده بود و یا مسلمانان در ایران و حجاز لیبرالیسم غربی را تجربه کرده اند و مسلمانان آسیای مرکزی مارکسیسم روسی را تحمل کرده اند که هر دو محصول تحمیل بیگانه تلقی می شد.

آنها در برخورد با غرب و مدل های نوسازی به هر حال علی رغم ظاهر و صورت امر، تجارب مشترکی داشته اند. جریان غربی کردن اسلام در خاورمیانه، با جریان شورویایی کردن در آسیای مرکزی شباهت کامل دارد. مسلمانان آسیای مرکزی مانند سایر مسلمانان در نقاط مختلف کشورهای اسلامی در مواجهه با نفوذ بیگانگان و جریان نوگرایی برخورد های خاص خود را داشته اند و اقدامات وسیعی انجام داده اند. نوگرایی در اندیشه های اسلامی و تحول در تاسیسات تحت هدایت مسلمانان در آسیای مرکزی از نتایج این اقدامات است. (کولایی، ۱۳۷۶، ۱۲۸ - ۱۲۹)

جریان ها و گرایش های اسلام گرا در آسیای مرکزی دارای اشتراکاتی با هم هستند که می توان این گونه از آنها نام برد:

اول اینکه: وابستگی عقیدتی به خارج از آسیای مرکزی: بیش تر رهبران گروه های اسلام گرای فعال در آسیای مرکزی، تربیت یافته گروه های تندرو در کشورهایی مانند عربستان، عراق، افغانستان و پاکستان هستند؛ به طوری که اثبات شده توسعه و ایجاد



بیش تر این گروه‌ها توسط سازمان‌های وهابی سعودی صورت گرفته است. تاثیر سازمان‌ها و گروه‌های فرامنطقه‌ای بر خط فکری و ایدئولوژیک گروه‌های فعال در آسیای مرکزی از اموری چون آموزش و تربیت رهبران مذهبی این گروه‌ها شروع و با فعالیت‌های جهت تصدی امامت جماعات توسط افراد منتسب به این گروه‌ها و حتی ارسال محرمانه سلاح و سایر لوازم تکمیل می‌شود. (Гаврилов Ю.А., 2010. Сс ۱۰۸-۱۱۵)

دومین نقطه اشتراک تندروی عقیدتی و تجویز کاربرد خشونت است؛ یکی دیگر از اصول مشترک موجود در بین گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه آسیای مرکزی، تبعیت آن‌ها از عقاید افراطی و تکفیری می‌باشد. این مساله که نشأت گرفته از علقه‌های فکری موجود بین رهبران این گروه‌ها با گروه‌های فعال تندرو در برخی از کشورهای عربی می‌باشد، باعث شده در برخی از اوقات، بمب‌گذاری در برخی از اماکن عمومی و نمایندگی‌های کشورهای خارجی در منطقه رخ دهد. لذا با توجه به تغذیه ایدئولوژیک غالب گروه‌های منطقه توسط عناصر تندرو سلفی، کاربرد خشونت برای رسیدن به اهداف سیاسی از جمله محورهای مقبول عقیدتی این گروه‌ها می‌باشد.

و در آخر پراکندگی جغرافیایی و نقاط تمرکز گروه‌های اسلام‌گرای تندرو را می‌توان به عنوان نقطه اشتراک جریان‌های اسلامی در آسیای مرکزی بیان نمود؛ بررسی اجمالی وضعیت پنج کشور واقع در منطقه آسیای مرکزی نشان‌دهنده این است که در این منطقه، سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان به نسبت دو کشور قزاقستان و ترکمنستان مشکلات بیش تری را در رابطه با رشد رادیکالیسم دینی داشته‌اند. در بین سه کشور فوق نیز «دره فرغانه» واقع در مرز مشترک تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان، منطقه مرکزی فعالیت‌های گروه‌های اسلام‌گرای تندرو است.

علت تمرکز گروه‌های رادیکالی دینی در این منطقه نیز شرایط مناسب جغرافیایی آن برای مخفی شدن و هم‌جواری آن با سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان



می‌باشد، هم چنین همراهی اهالی منطقه با این گروه‌های افراطی باعث شده، دره فرغانه محل مناسب برای تمرکز گروه‌های افراط‌گرای دینی باشد.

برای توضیح بیشتر بیان می‌شود که بر خلاف ایران، قفقاز، روسیه، چین و هند که در منطقه آسیای مرکزی را محاصره کرده‌اند، و هر کدام معرف تمدن و فرهنگ باستانی غنی هستند؛ اقوام چادر نشین آسیای مرکزی تنها بیانگر و حامل تمدن‌های پیرامونی خویش از نقطه‌ای به نقطه دیگر بوده‌اند. آسیای مرکزی به صورت یک سیاه چاله در وسط دنیا به نظر می‌رسد. آنهایی که از لحاظ جغرافیایی در مورد تمدن‌ها مطالعه می‌کنند، چیز زیادی در باره آسیای مرکزی نمی‌دانند، در بین مناطق شمالی و جنوبی آسیای مرکزی تفاوت‌های زیادی هست و... در این میان، آنچه که به نظر می‌رسد این است که آسیای مرکزی و قفقاز شاهد تسلسل تمدن‌ها و روی هم قرار گرفتن آئین‌های مختلف، مذاهب بزرگ و سنت‌های برآمده از تمام لحظه‌های تاریخی پرفراز و نشیب بوده است.

اسلام در این منطقه جریان‌های فکری- معرفتی را که پیش‌تر از آن وجود داشته، در خود حل کرده و این واقعیت از خلال تنوع و نیرومندی سنت‌هایی که امروز تظاهر می‌کند، به چشم می‌خورد. (قلی پور، ۱۳۷۶، ۱۴۹-۱۷۴)

البته برخی از کارشناسان در تحلیل تمایل اقوام ازبک تاجیک و قرقیز به سمت افراط‌گرایی اسلامی و ضعف این تمایل در میان اقوام ترکمن و قزاق منطقه، پیشینه تمدنی این اقوام را به عنوان عامل اصلی و محوری ذکر می‌کنند. بر اساس عقیده این گروه، اقوامی که در طول تاریخ به صورت کوچ‌نشین و عشایری زندگی کرده‌اند، از نظر اعتقادات دینی، ملایم‌تر از اقوامی بوده‌اند که در یک جا ساکن بوده‌اند. بر همین اساس، اقوام قزاق و ترکمن به علت سابقه عشیره‌ای خود دارای عقاید دینی انعطاف‌پذیرتری نسبت به ازبک‌ها، تاجیک‌ها و قرقیزها هستند، نگاهی به وضعیت کنونی منطقه حاکی از آن است که همه استان‌های دره فرغانه برای جمهوری‌های خود از

اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و در حیات اقتصادی و اجتماعی آن‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند. (فلاح، ۱۳۹۰، ۱۳۰-۱۳۲) (شکاری، ۱۳۸۵، ۱۱۲)

در استان‌های نمناگان، اندیجان و فرغانه حدود ۲/۲۷ درصد از اهالی ازبکستان زندگی می‌کند، در استان اوش و بخش‌هایی در دره فرغانه، استان‌های جلال آباد و بانکن، بیش از ۵۱ درصد از اهالی قرقیزستان و در استان سغد، حدود ۷/۱۷ درصد از جمعیت تاجیکستان مستقر می‌باشند. از سوی دیگر در دوره فرغانه وضعیت جالب توجه ژئوپولیتیک شکل گرفته است، ازبکستان بخش عمده جلگه، قرقیزستان کوه‌ها و منابع آبی و تاجیکستان هم تنها راه آهنی که دره فرغانه را به جهان خارج متصل می‌کند، در اختیار دارند.

به هر حال گزارش‌های نهادهای معتبر غربی و منطقه‌ای حاکی از آن است که در آینده دره فرغانه دچار ناآرامی‌های فزاینده خواهد شد. با توجه به این که این دره در سه جمهوری ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان قرار گرفته، تسلط بر این منطقه برای کشورهای آسیای مرکزی مشکل است؛ از طرفی غربی‌ها هم در تلاش هستند نفوذ خود را در این دوره بیش‌تر نمایند تا در آینده بتوانند بر جریان‌های اجتماعی و سیاسی که به احتمال قوی همراه با خشونت خواهد بود تسلط داشته باشند، تا از این طریق هژمونی خود را در منطقه آسیای مرکزی بگسترانند. (فلاح، ۱۳۹۰، ۲۰۱-۲۰۳)

۸. نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی:

کشورهای آسیای مرکزی بعد از استقلال خود از شوروی، رویکردی چندجانبه را در تعاملات خود دنبال می‌کنند، آنها بر مبنای میراث دوران گذشته، با هم متحد شده‌اند، یعنی به پیمان امنیت جمعی و سازمان همکاری شانگهای که ابتکار روسیه و به رهبری چین راه‌اندازی گردید، پیوستند. برخی از این جمهوری‌ها همچنین تلاش دارند تا منافع اقتصادی خود را از طریق عضویت در سازمان همکاری‌های اسلامی (



قزاقستان) یا سازمان تجارت جهانی (قرقیزستان و احتمالاً قزاقستان و تاجیکستان) پیگیری کنند؛ به نظر می‌رسد با افزایش اهمیت آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که امروزه نیز جاذبه‌های بیشتری برای قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورد، به حضور و نفوذ بیشتر بازیگران خارجی و جریان‌های فکری معرفتی خارج از منطقه در آسیای مرکزی بیانجامد. لذا همگون نمودن دولت‌های منطقه با سیاست‌های قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی یا طراحی براندازی در قالب انقلاب مخملی و یا حمایت از جریان‌های فکری و معرفتی که بیشتر جنبه افراط‌گرایی داشته و در ادامه به بهانه وجود بحران‌های افراط‌گرایی مذهبی در منطقه، ایفای نقش فعال در آسیای مرکزی و... در دستور کار آینده این بازیگران قرار خواهد گرفت.

تجربه فضای سیاسی و اقتصادی شوروی سابق، دولتهای آسیای مرکزی را به از سرگیری روابط با جهان اسلام، چین، هند و سایر کشورها وادار می‌سازد و البته این روابط نمی‌تواند جنبه دینی داشته باشد، در ادامه باید بیان داشت که تمام قوانین کشورهای آسیای مرکزی صراحتاً می‌گویند حکومت این کشورها شکل عرفی یا سکولار دارد و هیچ دینی را به عنوان دین رسمی نمی‌پذیرند. این جهت‌گیری عرفی قوانین اساسی آسیای مرکزی چند دلیل دارد: اول از همه رهبران این کشورها که بنیان‌گذاران کشور‌های آسیای مرکزی بوده‌اند، تحصیلات خود را در دوران شوروی گذرانده‌اند و در نتیجه، متأثر از تفکر مارکسیستی درباره مذهب هستند. رژیم کمونیسم، اسلام را دینی خشونت‌طلب و ابتدایی تصور می‌کرد و جهاد افغان‌ها ضد ارتش سرخ، تنها باعث تقویت چنین عقاید کلیشه‌ای شد. به علاوه، نخبگان سیاسی منطقه، قوانین سیاسی عرفی به سبک غربی را تدوین کردند تا تمایلات غربگرایانه خود را به نمایش گذارند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، سکولاریسم مشروطه، ضامن هم‌آهنگی قومی در جمهوری‌های تازه تاسیس آسیای مرکزی تلقی می‌شد؛ منطقه‌ای که در آن، تعداد فراوانی غیرمسلمان مانن روس‌ها، اوکراینی‌ها، آلمانی‌ها، یهودیان و



یونانی‌ها زندگی می‌کردند.

در حال حاضر با ارتباطات به وجود آمده میان کشورهای آسیای مرکزی با سایر کشورهای اسلامی به تدریج سطح آگاهی مسلمانان این جمهوری‌ها فزونی می‌یابد و روسیه به شدت نگران توسعه اصول گرایی اسلامی و اساساً سیاسی شدن مسلمانان منطقه است. این نگرانی به غرب و آمریکا نیز منتقل شده و لذا می‌کوشند تا آسیای مرکزی را به عرصه‌ای برای تعارض میان مدل توسعه غیر مذهبی روسیه و اصول گرایی اسلامی نشات گرفته از ایران تبدیل کنند؛ کشورهای آسیای مرکزی بعد از استقلال با چالش‌های مختلفی برای دولت - ملت‌سازی مواجه بوده‌اند؛ در این بین، آنچه باعث تشدید چالش‌ها شد، تنوع زیاد قومی و نژادی و نیز فقدان تجربه ملت‌سازی و دولت‌سازی در این کشورها بود؛ البته میراث دوران اتحاد جماهیر شوروی در این کشورها همراه با تاثیرگذاری سیاست‌ها، منافع و اهداف بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در روند تحولات آسیای مرکزی و قفقاز باعث شد، حکومت‌های این منطقه - نتوانند در یک دوره مشخص بر مشکلات خود فائق آیند؛ روسیه، ایران، ترکیه، عربستان، چین، اتحادیه اروپا و آمریکا را باید مهم‌ترین بازیگران منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در سال‌های بعد از استقلال این منطقه دانست که نحوه تعامل و یا تقابل بین آنها، موجب شده تا چشم‌انداز گسترده‌ای از درگیری تا همکاری میان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با بازیگران یاد شده در مقاطع مختلف شکل بگیرد.

بنابراین جریان شناسی گروه‌های اجتماعی، دینی و هم‌چنین جنبش‌های اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز نشان می‌دهد که جهاد اکبری که پیامبر اسلام (ص) به آن توجیه می‌کردند را نادیده می‌گیرند و جهاد اصغر را به مثابه فلسفه سیاسی و اجتماعی جامع و کامل خود بر می‌گزینند. با این وصف، در هیچ اثر مکتوب یا سنت مسلمانان نیامده است که قتل مردان، زنان و کودکان غیر مسلمان و یا حتی هم‌کیشان مسلمان بی‌گناه براساس قومیت، فرقه یا اعتقاد، در جریان جهاد، مجاز است. همین تحریف



معنای جهاد به عنوان توجیهی برای قتل عام افراد بی گناه بخشی از بنیادگرایی افراطی نوین تندروترین گروه‌ها در میان مسلمانان و حتی در آسیای مرکزی و قفقاز را تعریف می‌کند.

منابع:

- بشارتی راد حسن، درآمدی بر جریان شناسی فکری معاصر در جهان اسلام، فصلنامه پژوهش های منطقه ای، سال سوم، شماره ۹، پاییز ۱۳۹۴
- پور فرشاد مهدی، گونه‌شناسی جریان‌شناسی‌های فکری-فرهنگی در ایران معاصر، فصلنامه دین و سیاست فرهنگی، پاییز ۱۳۹۳
- دکمچیان، هرایر، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۸۳ و عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، ۱۳۷۲
- حق پناه جعفر، سیمین شیرازی، و شیوا علیزاده، قدرت نرم ایران در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۳
- شکوری شریف و رستم شکوری، درآمدی بر روحيات مردم آسیای مرکزی، ترجمه محمدجان شکوری بخارایی و منیژه قبادیانی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۸
- عبدالقیوم شکاری، مبارزه با تروریسم و جنبه‌های متعارض آن در آسیای مرکزی، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، سال پانزدهم، دوره چهارم، شماره ۵۶، زمستان ۱۳۸۵
- قلی پور رافیک، عوامل موثر بر تحولات جمعیتی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۷۶



- فلاح رحمت الله، جریان های اسلامی در آسیای مرکزی؛ تحولات و چشم اندازها، تهران، انتشارات موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۰.
- خسرو پناه، عبدالحسین، جریان‌شناسی فکری ایران معاصر. قم، موسسه فرهنگی حکمت نوین اسلامی، ۱۳۸۸
- کار اجیانس امانوئل، اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی، ترجمه موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر شعبه خراسان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱
- کولایی، الهه، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، زمینه‌ها و چشم‌اندازها، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴
- کولایی، الهه، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۶
- مانستر آنا و رابرت باسچ، رشد افراط‌گرایی اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز؛ وضعیت و چشم‌انداز، مجموعه مقالات افراط‌گرایی در آسیای مرکزی، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی و بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۹۴.
- منتظمی رویا، آسیای مرکزی و توسعه سیاسی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۷۶
- موثقی، سیداحمد، جنبش‌های اسلامی معاصر، چ. ۱۲، تهران، سمت، ۱۳۹۰
- هانتر شیرین، سیاست عملگرایانه در آسیای مرکزی، ترجمه به فارسی وحید رضا نعیمی، روزنامه همشهری ۱۱ فروردین شماره ۶۵۸
- Гаврилов Ю.А., Шевченко А.Г. Ислам и православно-мусульманские отношения в России в зеркале истории и социологии. -М: Культурная революция, 2010.
- Кадиева А. М. Религиозный экстремизм: сущность, причины, пути преодоления , автореферат дис. кандидата философских наук : 09.00.13. — Махачкала: Дагестан. гос. ун-т, 2008,
- Гаврилов Ю.А., Шевченко А.Г. Ислам и православно-мусульманские отношения в России в зеркале истории и социологии. -М: Культурная революция, 2010



